

## پیش‌خواب

## «تاریخ، فرهنگ و کارنامه ملت افغانستان» در آئینه روایت رهبر خوانشی از «سفیر روشنگری»

■ **محمد رضا کائینی**



خوانش تاریخ کشور افغانستان، در پچه‌ای به پیشینه ایران بزرگ می‌است. هم از این روی منلحجان نامور تاریخ کشور مان، همیشه نسبت به فرهنگ، تاریخ و اشتراکات ایرانیان و افغانیان، توجهی خاص داشته‌اند. در این میان اما دیدگاه‌های حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی، از اهمیتی افزون برخوردار است. چه اینکه گوینده علاوه بر مکاتذ خویش در عرصه دین و فرهنگ، در جایگاه عالی‌ترین مقام سیاسی ایران نیز قرار دارد. اثر «سفیر روشنگری»، ندوین‌یافته دیدگاه‌های معظم‌له در باب ملت افغانستان است که توسط مجتبی نیکرهی تدوین شده و انتشارات عرفان آن را به زور طبع آراسته است. محمدابراهیم شریعتی افغانستانی مدیر این بنگاه نشر، در دیباچه این کتاب چنین آورده است: «اگر کشور ایران را خانه‌ای با پنجره‌هایی به منطقه میان هیج دو کشور آن مایه از مشترکات بزرگ‌ترین پنجره آن به سوی کشور افغانستان است، پنجره‌ای که از آن مناظر بدیع و چشم‌نوازی از مشترکات تاریخی، فرهنگی و ادبی را می‌توان دید. دین مشترک، تاریخ مشترک، مفاخر مشترک، فرهنگ شفاهی مشترک، تقویم مشترک، هنر و ادبیات مشترک و روشن‌تر از همه، زبان و خط مشترک بخشی از جلوه‌هاست. حقیقت این است که در این منطقه میان هیج دو کشور آن مایه از مشترکات نمی‌توان یافت که میان این دو کشور وجود دارد. ولی در بیغ که قرن‌های متمادی این مشترکات و بلکه در سرت پر بگویم یگانگی‌ها، در هاله‌ای از کدورت‌های سیاسی میان دو کشور پوشیده بوده‌است.

وقوع انقلاب اسلامی و مطرح شدن گرایش جهان وطنی اسلامی در کشور ایران و سپس وقوع جنگ تحمیلی و دیگر در گیری‌های ایران اسلامی با استکبار جهانی از سویی و درگیری مردم مسلمان افغانستان با برادرت شرق و حکومت دست‌نشانده آن از سویی دیگر، مردم این دو کشور را از جهت سیاسی نیز



برهان‌الدین ربانی در گفت‌وگو با رهبر معظم انقلاب اسلامی

هم‌رسوشت ساخت. مهاجرت گروه وسیعی از مردم افغانستان به جمهوری اسلامی ایران هم این زمینه‌ها را پررنگ‌تر کرد. چنین شد که فرصتی برای غبارزدایی از این پنجره‌ها پدید آمد، به ویژه که روشن‌ترین پیام از انقلاب اسلامی بازگشت به ریشه‌های عمیق دینی در جهان اسلام بود. هم از این روی جمهوری اسلامی ایران در سایه رهنمودهای خردمندانه رهبری این کشور، گفت‌مان جدیدی در جهان اسلام طرح کرد، گفت‌مانی بر مبنای وحدت و همسویی فرهنگی و عقیدتی این قلمرو زبانی، البته با حفظ استقلال سیاسی کشورها. مسلمانان این میان موانعی هم وجود داشته و دارد. از جانی شماری از مردم دو کشور که سال‌ها در سایه تبلیغات ملی گرایانه قرار داشته‌اند، ممکن است ضرورت این یگانگی را در نیابند و از جانی همسویی و همدلی دو کشور هم‌زمان و همسایه، برای بسپاری از قدرت‌های جهانی خوشگوار نمی‌افند.

چنین است که گاه غباری از کدورت و سوء تفاهم در فضا پراکنده می‌شود. عدم شناخت کافی میان گروه‌هایی از مردم دو کشور هم گاهی فزاینده این کدورت‌ها می‌شود. اینها مسئولیت‌نخبگان دو کشور را برای شفاف‌ساختن روابط، سنگین‌تر می‌سازد. یکی از کارهایی که در این مسیر ضرورت دارد، روشن ساختن دیدگاه‌های مقامات عالی‌رتبه جمهوری اسلامی ایران، به ویژه دست‌اندرکاران امور سیاسی و رسانه‌ای، حتی روشن و برهانی قاطع باشد برای ضرورت این همدلی‌ها و همسویی‌ها. خوشبختانه در بیانات رهبر انقلاب اسلامی ایران، توجه و عنایت به مسائل افغانستان بسیار باز و آشکار است و البته جز این هم انتظاری نمی‌رود. گردآورنده محترم اثری که در پی معرفی آن هستیم، به همین منظور، با تحقیق در بیانات و مکتوبات ایشان از سال ۱۳۶۸ تاکنون درباره مردم و کشور افغانستان را از منابع گوناگون استخراج کرده و با ذکر مآخذ، به صورتی منظم و مدون تنظیم کرده است تا بینگر دیدگاه‌ها و سخنان برای مردم دو کشور، به ویژه دست‌اندر کاران امور دو کشور باشد.»

■ **شاهد توحیدی**

*روزهایی که پر ما می‌گذرد، تداعی‌گر آزادی رهبر کبیر انقلاب اسلامی، در پی تحمل حدوداً یک سال حبس و حصر در تهران است. این رویداد، چهره شهر قم را به کلی تغییر داد، چه اینکه علاقه‌مندان به امام خمینی از سراسر کشور و برای دیدار با ایشان، راهی این شهر شدند و پیمان خویش را با مراد خویش تجدید کردند. آنچه در پی می‌آید، خوانشی تحلیلی از خاطرات برخی یاران امام، از آن روزهای پرخطر است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان انقلاب و عموم علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید.*

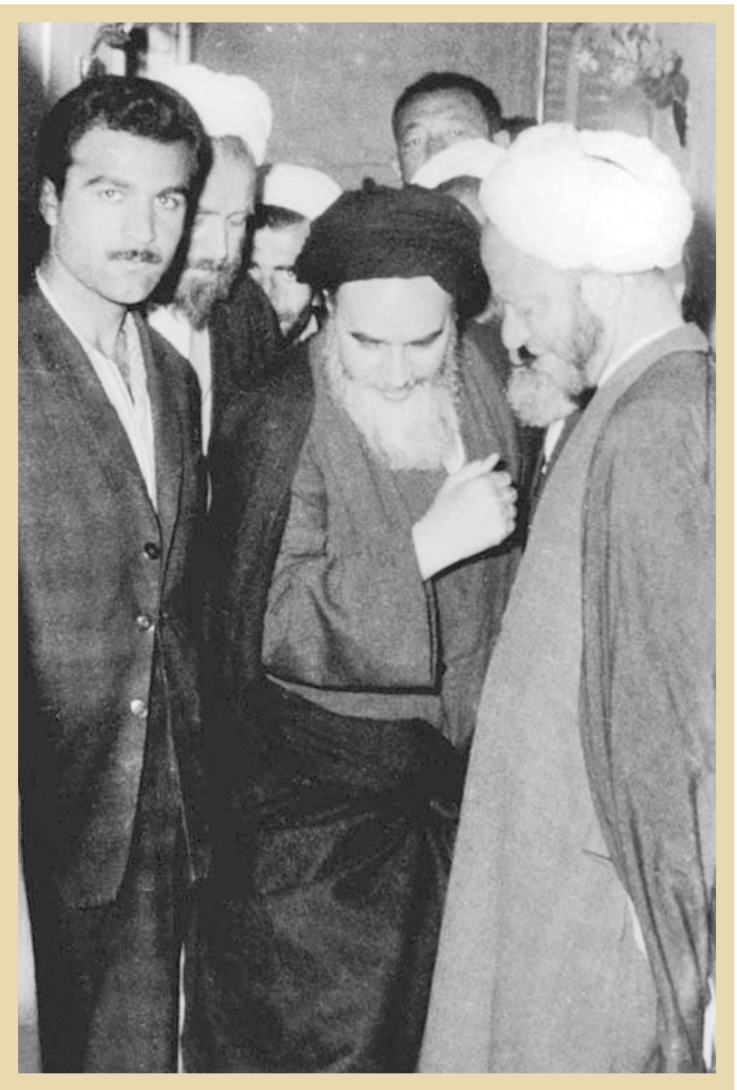
■■■■

■ **این شخص آمده بود که ما دو تا را با هم تطبیق ده!**

امام خمینی پس از دستگیری در نیمه خرداد ۱۳۴۲، مدتی را در زندان منطقه عزت‌آباد تهران، در حبس به سر بردند و سپس در منزلی محصور شدند. ماجراها مربوط به دوران حصر امام، متعوض، شنیدنی و البته عبرت‌آموز هستند. زنده‌یاد دکتر محمود بروجردی، داماد فقید رهبر کبیر انقلاب، برخی از خاطرات خویش از آن دوره را اینگونه روایت کرده است: «پس از اینکه حضرت امام را گرفتند، دو ساه در زندان بودند که در طول این مدت، از ماجراهای خارج از زندان هیچ مطلع نشده بودند! پس از اینکه حبس ایشان به حصر تبدیل شد، یک روز بعد از ظهر امام را به منزلی در داودیه آوردند. جمعیتی سیل‌آسا برای دست‌بوسی و دیدار با امام آمدند و عده زیادی، شب همانجا خوابیدند! هنگامی که امام برای نماز شب بیدار شدند، من بیدار بودم. یکی از آقایان ماجراهای ۱۵ خرداد را برای اولین بار برای ایشان نقل کرد. پس از آن، امام برای تجدید وضو بر خاستند و به من فرمودند: «آقا محمود، من برای مردم کاری نکردم، تکلیف من خیلی سنگین

## فروردین ۱۳۴۳

**مولوی رئیس ساواک تهران در دیدار با امام خمینی، شروع به صحبت و عذر خواهی نمود که اشتباهی شده است و شما به بزرگواری خود ببخشید و از این قبیل مطالب. در این هنگام، جمله‌ای که شاید بوی تهدید از آن می‌آمد، از او صادر شد! او گفت: «آقا نگذارید که ما به وظیفه سربازی‌مان عمل کنیم! یک مرتبه امام در حالی که انگشت سبابه خود را بر سینه مبارک می‌زدند، با عصبانیت فرمودند: «من هم سرباز اسلام هستم، نگذارید که ما به وظیفه سربازی‌مان عمل کنیم!»**



فروردین ۱۳۴۳ امام خمینی پس از آزادی از حبس و حصر، در حاشیه دیدار با مردم در منزل شخصی

**یادها و یادمان‌هایی از روزهای آزادی امام خمینی از حبس و حصر در فروردین ۱۳۴۳**

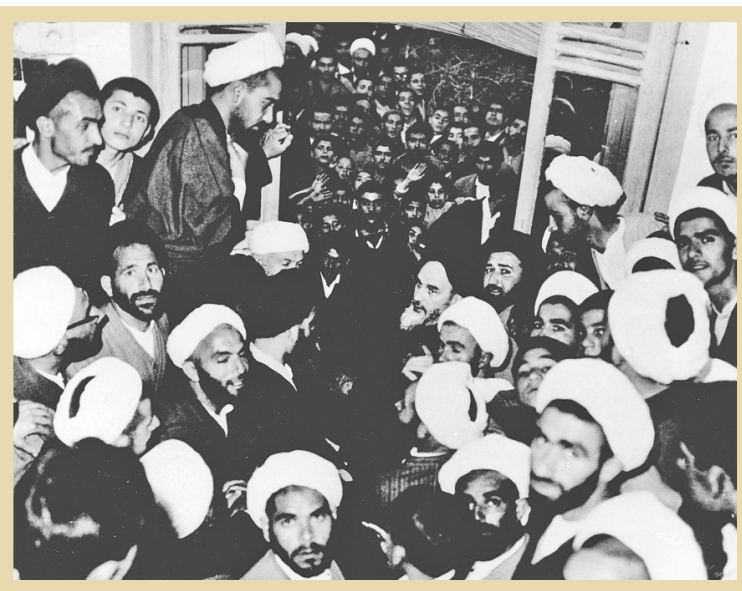
# مردم در ۱۵ خرداد تکلیف مرا سنگین کردند!

شد، مردم چرا اینچور کردند برای من؟ من که برای

مردم کاری نکردم!» امام هوش و ذکاوت بی‌نظیری داشتند. هنگامی که در قیطر به بودند، روزی مرحوم لواسانی به دیدن ایشان رفتند. البته در آن ایام، امام در حصر بودند و تعداد محدودی حق داشتند که با ایشان ملاقات کنند که یکی از آنها آقای لواسانی بود. چون قیافه ایشان خیلی شبیه امام بود تا آن روز، رئیس نگهبان‌ها و مأموران ساواک، ایشان را ندیده بودند. پس از اینکه آقای لواسانی آمدند، رئیس نگهبان‌ها پشت در اتاق آمد و اجازه خواست که خدمت امام رسیده و دست ایشان را ببوسد! دست امام را که بوسید، دو زانو جلوی در اتاق نشست، مقداری به چهره امام نگاه کرد و مقداری به چهره آقای لواسانی و پس از چند دقیقه، از اتاق بیرون رفت! امام فرمودند: «این شخص آمده بود که ما دو تا را با هم تطبیق ده!ا بعد که تحقیق کردم، معلوم شد همین‌طور بوده است. چون اینها وقتی آقای لواسانی را دیده بودند، خیلی وحشت کرده و خیال کرده بودند که امام از منزل بیرون رفته است و الان دارم برمی‌گردم و آن شخص آمده بود که این مطلب را تحقیق کند».

■ **به کسی که برای من زندان بسرد، جایزه نمی‌دهم!**

محسن رفیق‌دوست از فعالان نهضت اسلامی، در زمره چهره‌هایی است که در دوران حصر امام خمینی، توانسته به محل اقامت ایشان راه یابد و شاهد برخی واکنش‌های ایشان باشد. وی در میان یادمان‌های خویش از سه روز اقامت در منزل رهبر نهضت اسلامی، به نکته‌ای درخور تأمل اشاره کرده است: «بعد از آزادی حضرت امام از زندان، در روزهایی که در منزل آقای روغنی بودند، خواستم خدمت ایشان برسم، اما مأموران شاه تنها علما را به درون خانه راه می‌دادند! یکی از دوستان لب‌نات فروش، چند تغار ماست درست کرده بود و



فروردین ۱۳۴۳ امام خمینی پس از آزادی از حبس و حصر، در دیدار با مردم در منزل شخصی

روزنامه اطلاعات نوشته بود: روحانیت با دولت سازش کرد! امام وقتی که متوجه موضوع شدند، تصمیم گرفتند که فردای آن روز، این خبر دروغ را تکذیب کنند. دولت طاغوت هم پی برده بود که این صحبت، برای آنها گران تمام می‌شود. به همین خاطر یک نفر از رؤسای سازمان امنیت به نام مولوی را به قم فرستادند، تا با امام صحبت و ایشان را متقاعد کند که از صحبت درباره این خبر، بهر‌بیزند! خانه روبه‌روی منزل امام را –که در آن موقع، در اختیار داماد امام بود– برای این کار مهیا کردند. او بعد از اینکه به حضور امام رسید، شرط کرد که فقط تعداد محدودی در جلسه باشند. با این همه از بیت امام، به من تلقن کردند و گفتند: «آقا فرموده‌اند که تو هم بیا!» من هم در آن جلسه حاضر شدم و دیدم که فردی با قیافه‌ای عجیب، آنجاست! او ورود من، او به داماد امام –که برادرزاده بنده هم بود– گفت: «بنا شد کسی نباشد!» داماد امام هم گفت: «ایشان از خودمان است!» و بالاخره بنده هم نشستم. چند دقیقه بعد، امام از اتاق دیگر تشریف آوردند و نشستند. مولوی خطاب به امام گفت: «دیدید که شما فلان شخص هستید و ... بساط شما، بساط کفر است. باید ریشه شما قطع بشود. ۱۵ خرداد برای شما بد بود یا برای من؟ ۱۵ خرداد کم بود؟ باید در شهرهای این کشور خون راه بیفتند، تا مردم ریشه شما را بکنند و از شر تان راحت شوند؟ من که در زندان بودم، گفتم: کدام یک از پسران من شهید شده‌اند؟ گفتند: هیچ کس! وقتی این را شنیدم، گفتم: چرا؟ مگر خون پسران من از خون سایرین رنگین تر است؟...»



می‌خواست به اقامتگاه امام برزد. از ایشان خواش کردم تا تغار ماست را من ببرم! روی سرم گذاشتم، رفتم توو تا دوشه روز، در آنجا ماندم و بیرون نیادم! در آنجا صحنه‌ای جالب دیدم که هیچ‌گاه از یادم نمی‌رود. دور تا دور اتاق، علما نشسته بودند. همه نوع زندان رفته بودند. آقای رفتمند جلسو و با امام صحبتی داشتند و امام اراحت شدند! بعد فهمیدم که گفته بودند: همه این علما که اینجا هستند، علمای مبارز و زندان رفته‌اند، شما توجهی به آنها نکنید! تا این را گفت، دیدم آقای کم مرتبه با حالتی برافروخته گفتند: «بله، آقایان مجاهده کردند، زندان رفتند، همه این‌ها الله که برای خدا کرده‌اند و اجرشان با خداست، اما اگر کسی بی‌گناه باشد، رفته است، من جایزه نمی‌دهم که برای من زندان بروند...» شبیه این ماجرا را در مقطعی دیگر نیز از امام دیدم. یادم است روزی برای اعلامیه‌ای که از امام چاپ شده بود، پول کم آوردم! رفتم در خانه امام و پول خواستم! ایشان گفتند: «به من چه که من پول بدهم؟ پول‌هایی که نزد من هست، برای این مصارف نیست، این پول‌ها را باید مردم بدهند!» بعد پتو را بالا زدن و گفتند: «اینها همه سهم امام است و نمی‌شود آنها را خرج چاپ اعلامیه کرد!»

■ **مگر خون پسران من از خون سایرین رنگین تر است؟**

پرواضح بود که رژیم شاه، نمی‌توانست دائماً رهبر نهضت اسلامی را در حبس و حصر نگاهدارد. هم از این‌روی و با محاسبات خویش، ایشان را در فروردین ماه ۱۳۴۳، آزاد و به قم بازگرداند. روزنامه‌های نزدیک به ساواک به موازات آزادی امام، به نشر اکاذیب دست زدند که با واکنش قاطع ایشان روبه‌رو شدند! ماجرای یکی از این واکنش‌ها، در خاطرات سید شهباز زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین سعید اشراقی، اینگونه آمده است: «بعد از آزادی حضرت امام و بازگشت ایشان به قم، زندان و حصر در تهران، امام را آزاد کرد، روزنامه اطلاعات در آن روز نوشت: «تفاهم علما و مراجع با مقامات، سبب آزادی امام شده است!» که امام با صراحت تمام موضعگیری کرده و دستور دادند که در منبرها، چنین تفاهیمی رد بشود و از آنها خواسته شود: نام کسی را که با آنها تفاهم کرده، اعلام کنند و گر نه مردم چنین روزنامه‌ای را تحریم خواهند کرد! اضافه بر آن خود ایشان در شروع یک سخنرانی صریح و کوبنده، فرمودند: «تفاهم با مقامات؟ چه تفاهمی؟ چه کسانی با شما تفاهم کرده‌اند، نام آنها را اعلام کنید! خمینی با شما تفاهم کند؟ امکان ندارد این معنا و اگر خمینی هم با شما تفاهم کند، وضع شما طوری است که ملت اسلام تحمل نمی‌کنند و بیرونش می‌کنند!»

■ **من هم سرباز اسلام هستم، نگذارید که ما به وظیفه سربازی‌مان عمل کنیم!**

ماجرای تکذیب ادعای ساواک مبنی بر توافق دستگاه امنیتی شاه با روحانیت از سوی امام خمینی، به اشکال گوناگون در روایات اطرافیان

ایشان ثبت شده است. با این همه شاه‌بیت تمامی این خاطرات، سازش‌ناپذیری رهبر کبیر انقلاب اسلامی و حساسیت ایشان بر ترویج شایعاتی از این دست بوده است. زنده‌یاد آیت‌الله محمدرضا توسلی از اعضای دفتر امام، در این باره چنین نقل می‌کند: «بعد از آزاد شدن حضرت امام از زندان رژیم شاه، روزنامه اطلاعات در سرمقاله، مطلبی نوشته بود با این مضمون که «روحانیت با دستگاه سازش کرده است!» امام سخنرانی مفصلی در تکذیب این مطلب، ایراد فرمودند. ساواک سرهنگ مولوی معروف، رئیس ساواک تهران را برای عذرخواهی خدمت امام فرستاد. او می‌خواست این ملاقات خصوصی باشد، اما از آنجا که روش امام نبود که با هیچ‌کدام از رجال سیاسی، چه دولتی و چه غیردولتی در خلوت ملاقات داشته باشند، دستور فرمودند: «عده‌ای در اتاقی که او می‌آید، حضور داشته باشند.» حسب‌الامر ایشان، عده‌ای در جلسه حضور پیدا کردند. از جمله بنده هم بودم. مولوی شروع به صحبت و عذرخواهی کرد که اشتباهی شده است و شما به بزرگواری خود ببخشید و از این قبیل مطالب، در این هنگام، جمله‌ای که شاید بوی تهدید از آن می‌آمد، از او صادر شد! امام گفت: «آقا نگذارید که ما به وظیفه سربازی‌مان عمل کنیم!» یکمرتبه امام در حالی که انگشت سبابه خود را بر سینه مبارک می‌زدند، با عصبانیت فرمودند: «من هم سرباز اسلام هستم، نگذارید که ما به وظیفه سربازی‌مان عمل کنیم!» بعداً شنیدم که هنگام آزادی امام از منزل تحت محاصره در قیطر به تهران و سوار شدن ایشان به اتومبیل برای بازگشت به قم، سرهنگ مولوی (معاون ساواک تهران) تصمیم و اصرار داشت تا در اتومبیل، کنار امام بنشیند و در انتظار، چنین وانمود کند که اختلافات پایان یافته است، اما امام با زیرکی خاصی که داشتند، اجازه ندادند و با بی‌اعتنایی، مساموری را با خود برداشتند و در کنار خویش قرار دادند!

■ **نه با کسی عقد اخوت بسته‌ام، نه با کسی دشمنی دارم!**

پس از آزادی امام خمینی از دوره حبس و حصر، بسیاری در پی آن بودند تا تصمیم ایشان برای ادامه یا عدم ادامه طریقه پیشین سیاسی، مطلع شوند. این امر به طور مشخص‌تر، برای هیئت حاکمه و به خصوص حسنعلی منصور نخست‌وزیر نوماده، اهمیتی افزون داشت. هم از این روی او، رئیس ساواک را به قم فرستاد تا از دیدگاه امام در این باره، اطلاع حاصل کند. زنده‌یاد آیت‌الله حیدرعلی جلالی خمینی، از شاهدان و روایان این جلسه بوده است: «چند ماه بود که سعدی منصور، به نخست‌وزیری منصوب شده بود و ما در خدمت حضرت امام بودیم و فکر می‌کردیم که بناس، خود منصور به خدمت ایشان بیاید، چون امام تازه از زندان آزاد شده بودند. بعد از مشاهده کردم و دیدیم که مولوی رئیس سازمان امنیت تهران، با یک نفر دیگر به حضور ایشان آمد. امام اندرون بودند و ما در بیرون نشسته بودیم. تقریباً پس از دو دقیقه، امام تشریف آوردند و نشستند و بعد از چند دقیقه در لحظه‌ای که سکوت همه مجلس را فرا گرفته بود، ایشان فرمود: «آقایان چه کار دارند؟» مولوی گفت: «ما از طرف آقای منصور خدمت شما آمده‌ایم و شرع فرستاده‌اند خدمتان که از شما اجازه بگیرند که به کارشان ادامه دهند و شما اجازه نفرمایید که ایشان مشغول کار شوند.» امام فرمودند: «من نه با کسی عقد اخوت بسته‌ام، نه با کسی دشمنی دارم! من با آنها دشمنی ندارم، عقد اخوتی هم با نخست‌وزیر بسته‌ام! من نگاه می‌کنم به اعمال آنها! اگر اعمال اینها به همین رویه‌ای باشد که دارند، می‌روند و بر خلاف اسلام و قرآن و شرع باشند، من هم همین است و رفتارم را به همین کیفیت که انتخاب کرده‌ام، ادامه می‌دهم! و اگر اینها تغییر رویه دادند نسبت به اسلام، نسبت به قرآن و نسبت به مردم و مستضعفین، خوب آن چیز دیگری است.» فرستادگان نخست‌وزیر پس از این پاسخ قاطع و منطقی امام، جز سکوت و خروج از منزل، راهی نداشتند!

■ **کاش امام، این انگشتش را به من هدیه می‌کردند!**

خاطرات علاقه‌مندان و حواریون رهبر کبیر انقلاب اسلامی از رویداد آزادی ایشان از حبس و حصر، تماماً سیاسی نیست که برخی از آنها را به اشتباه زیبایی افکاد که در دست ایشان بود. با خود گفتم: کاش امام، این انگشتش را به من هدیه می‌کردند. هنوز چند لحظه از این فکر نگذشته بود، که آقا پس از اظهار محبت به بنده اشاره کردند که ببایسد. من هم امتثال کردم و جلو رفتم. آقا انگشتشان را از دستشان آوردند و به من رحمت فرمودند که الان هم این انگشت، به عنوان یادگاری از امام نزد من است.»